

بررسی فقهی سبّ مسلمان نسبت به مخالف دین*

محمدباقر گرایلی (نویسنده مسئول)**

مریم جعفرزاده***

چکیده

توهین و ناسزاگویی به عقاید پیروان یک مذهب علاوه بر انحطاط فرهنگی جوامع، سبب بروز بحران‌ها و اختلافات دامنگیری می‌شود که تداوم آن، زندگی اجتماعی و سیاسی ملت‌ها را به خطر خواهد انداخت. از این رو مقاله حاضر در صدد بررسی فقهی مسئله سبّ مسلمان نسبت به مخالف دین است. با تتبع در منابع فقهی به دست می‌آید که اگر کفار به یکدیگر توهین کنند، حاکم شرع آنان را برای این کار تعزیر نمی‌کند، زیرا بنا بر دیدگاه اسلام، کفار مستحق اهانت و خواری هستند. این عدم تعزیر در صورتی است که زبانی برای جامعه اسلامی نداشته باشد و سبب به وجود آمدن فتنه نشود. بر اساس موازین فقهی و عناوین اولیه احکام، سبّ مسلمان نسبت به کفار نیز جایز است. این پژوهش پس از بیان ادله جواز و عدم جواز سبّ مسلمان نسبت به مخالف دین، بیان می‌کند که دشنام دادن به گمراهان در همه مراحل زندگی، به‌ویژه در دعوت دینی و تبلیغی محکوم است و از ادب قرآنی و سیره معصومین علیهم‌السلام دور بوده و مورد نهی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: سبّ، سبّ کافر، سبّ مخالف دین.

*. تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۳/۱۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۶/۳

** استادیار حقوق و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه مشهد مقدس / gerayeli1378@yahoo.com

*** دانش‌آموخته مکتب نرجس علیها‌السلام / mjs1391@yahoo.com



مقدمه

یکی از رفتارها و ناهنجاری‌های اجتماعی که در سطح ملی و بین‌المللی رواج پیدا کرده و به صورت فراگیر در میان اقشار مختلف رایج گشته، موضوع سب و ناسزاگویی است. بسیاری از مردم مسلمان بدون توجه به آثار سوء آن، چنان به این وضع عادت کرده‌اند که گویی قبح کلمات زشت، از صفحه دل‌شان محو گشته است.

در سال‌های اخیر شاهد گسترش این منش نامبارک در سطح رسانه‌های دیداری و شنیداری در سطوح مختلف هستیم که طی آن متدینین به مذهب، مورد سب و شتم قرار گرفته و از مسیر جدال احسن خارج می‌گردند.

با توجه به اهمیت دادن اسلام نسبت به جدال احسن در امور علمی و ارج نهادن به تمامیت معنوی اشخاص (اعم از کفار، اهل کتاب و غیر آن) از سویی و با توجه به رواج سب در جوامع امروزی از سوی دیگر، بایسته است که حکم سب مسلمانان نسبت به مخالف دین را از منظر فقه مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم به جای مبالغه در به کارگیری اهانت به یکدیگر در محافل و رسانه‌ها، نقد علمی و منصفانه را دستور کار خود قرار داده و فرهنگ و ادبیات آن را در میان مردم نهادینه کنیم تا بدین ترتیب راه‌های عملی برای پیشبرد و اهداف اصلی اسلام مهیا شوند، زیرا بنای دین اسلام و مذهب تشیع بر جذب است نه دفع و بر عدل عام است نه ظلم به بعضی. با توجه به اینکه پژوهش مستقلی در بیان ابعاد فقهی این موضوع ارائه نشده، لذا مقاله حاضر در صدد بیان حکم سب کفار نسبت به یکدیگر و سپس استخراج ادله جواز و عدم جواز سب مسلمانان نسبت به کافر می‌باشد که در پایان دیدگاه نگارنده با توجه به ادله مطرح شده، ارائه می‌گردد.

۱. مفاهیم

در این قسمت پس از تعریف لغوی و اصطلاحی مفهوم «سب» با گذری بر شناخت برخی از مفاهیمی که قرابت معنایی با لفظ سب دارند، گستره فقهی آن تبیین می‌گردد تا میزان قرابت و وجوه اشتراک و افتراق آنها مشخص شود. سپس به تعریف اصطلاحاتی که مقاله حاضر بر اساس آن پی‌ریزی شده است، پرداخته می‌شود.

الف) سب

«سب» در لغت دارای معانی مختلفی است. این کلمه مصدر باب «سَبَّ يَسُبُّ» به

معنای دشنام دادن و ناسزا گفتن است. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۲۲۸)

برخی در تعریف سبّ بیان می‌دارند:

سب به معنای دشنام و سیاب به معنای مشاتمه و ساب به معنای کسی است که دشنام می‌دهد. سب به معنای قطع کردن هم آمده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۶۳) اصل سبّ به معنای عیب می‌باشد. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۸: ۲۵۴) در فقه، تعاریف متعددی برای سب ارائه شده و اکثر فقها آن را در قسمت مکاسب محرمة مطرح نموده‌اند. (انصاری، ۱۳۷۹ش، ج ۱: ۹۰ و تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۱۵۹) محقق کرکی می‌فرماید:

شخص سابّ، چیزی را که مقتضی نقص شخص منسوب الیه (فردی که به او سب نسبت داده شده است) می‌باشد به وی اسناد می‌دهد (چه نقص خلقی و چه نقص خلقی). (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۲۷)

برخی دیگر از بزرگان می‌گویند: سبّ و شتم به یک معنا می‌باشند. «شتم، همان سب است به این که چیزی را به عیب و نقص توصیف کنی». (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲: ۲۲۲ و خوبی، بی‌تا، ج ۱: ۲۸۰)

آنچه از این تعاریف به دست می‌آید، شرط قصد اهانت و وارد کردن نقص بر شخص مسبوب می‌باشد. در نتیجه هر سخنی که به قصد تحقیر و اهانت و ایراد نقص بر دیگری بیان شود، سب به شمار خواهد آمد. (انصاری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۹۰؛ خوبی، بی‌تا، ج ۱: ۲۸۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۵ق: ۲۶۸) در صدق سب، مواجهه و رویارویی با مسبوب شرط نیست. (حسینی شیرازی، بی‌تا، ج ۲: ۲۴۴ و درچه‌ای اصفهانی، بی‌تا: ۱۱۲)

بعد از شناخت مفهوم سب، ملاک در تشخیص زشتی و قباح لفظ یا نوشته، عرف است، زیرا دلیلی شرعی که محدوده سب را مشخص کند، وارد نشده است. بنابراین نسبت به مواردی که محتمل السب باشد یا به عبارت دیگر در صدق عنوان سب شک شود، حکم حرمت به دلیل اصل براءة عقلی و نقلی^۱ جاری نمی‌شود. (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۶: ۹۷) در تحقق سب، بین به کارگیری انواع لغت فرقی نمی‌کند، حتی اگر اهل یک لغت را با لغت دیگری سب کند، حرمت تحقق پیدا کرده است گرچه مسبوب، مفهوم لفظ را متوجه نشود.

۱. اصل براءة عقلی این است که به حکم قاعدة عقلی «فیح عقاب بلا بیان»، ذمه ما نسبت به تکالیفی که بیانی درباره آنها به ما نرسیده است، مشغول نیست و در ارتکاب یا ترک آن عقابی نخواهد بود. اصل براءة نقلی که از مهم‌ترین ادله آن حدیث رفع می‌باشد مضمونش این است که آنچه امت من نمی‌دانند و به آنها ابلاغی نشده، تکلیف از آنها برداشته شده و ذمه‌شان برئ می‌باشد. (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۵۱۶)



ب) قذف

«قذف» به فتح قاف و سکون ذال در لغت به معنای افکندن، پرتاب کردن، دور انداختن، تهمت و افترا بستن است. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۵: ۳۷۶) چنان که گفته می‌شود قذف بالحجارة، یعنی سنگ را انداختن، پس وقتی شخص، دیگری را قذف می‌کند مثل این است که کلمه آزار دهنده‌ای را به سوی او انداخته باشد. (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۴۲۴)

قذف در اصطلاح فقهی، عبارت است از نسبت دادن زنا یا لواط به صورت آگاهانه به دیگری با الفاظی که تصریح به این عمل می‌کند و اینکه قاذف عالم به معنای کلمه باشد به هر زبانی که نسبت زنا یا لواط صدق پیدا کند و مقذوف باید معین باشد. (رک: مفید، ۱۴۱۳ق: ۷۹۵-۷۹۳؛ «رک»: فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۵۶۳) مرتکب را قاذف و مجنی علیه را مقذوف می‌نامند. به نظر می‌رسد از وجوه اشتراک قذف و سب، این است که هر دو از جرایم علیه حیثیت و شرافت معنوی هستند، هر دو جرم، جنبه خصوصی دارند و تعقیب و مجازات منوط به درخواست شاکی است. از وجوه افتراق سب و قذف، این است که جرم سب اشخاص از جرایم تعزیری است، اما جرم قذف از جرایم حدی است. مفهوم سب شامل هر دشنامی به غیر از نسبت زنا یا لواط است، ولی مفهوم قذف فقط شامل نسبت زنا یا لواط به دیگری می‌باشد.

ج) لعن

«لعن» به معنای طرد نمودن و دور کردن همراه با غضب است (طریحی، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۶۳۴) و در اصطلاح یعنی کیفر و عقوبت اعمال در آخرت و سلب توفیق و انقطاع از رحمت الهی در دنیا؛ اما از جانب انسان به معنای نفرین علیه دیگری است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۳۶)

لعن یک ضرورت عقیدتی است که جامعه اسلامی بدان نیازمند است تا با کمک آن بنیان‌های عقیدتی خود را در مقابل دشمنان خارجی و داخلی و در برابر ناهنجاری‌های اجتماعی که نظام اجتماعی را تهدید می‌کند، محافظت نماید، ولی سب رفتار ناهنجار فردی است که جامعه آن را نمی‌پذیرد و از نظر قرآن و سنت نبوی و اهل بیت علیهم‌السلام مطرود است. (بهبهانی، ۱۴۱۹ق: ۴۲) بنابراین تبرّی قلبی از هر گونه عقیده، اخلاق و عمل باطل، ممدوح است زیرا هیچ مزاحمتی با ملاک‌های دیگر ندارد، اما از



لعن علنی در موارد زیان بار، برابر قانون تزامم با مصالح مهم دینی باید پرهیز شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۲۷: ۵۳۷)

مسئله مهم آن است که متأسفانه موضوع سب و لعن، کاملاً تفکیک نشده و احکام یکی بر دیگری بار شده است. در صورتی که این دو با هم در مفهوم و حکم متفاوت اند و هر کدام مصادیق متفاوت خود را دارند. در باب سب، اصل را بر عدم جواز گذاشتیم. در باب لعن هم اصل بر عدم جواز است (نراقی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۸۵) مگر مجوزی از شرع رسیده باشد. (لعن بر کافران، ظالمان، فاسقان و منافقان) چنان که در قرآن آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافَرُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ آنان که کافر بودند و در کافری مردند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد». (بقره: ۱۵۹)

ابتدای جمله، کنایه است از اصرار و پافشاری شان در کفر و عناد در قبول نکردن حق و خداوند مجازات آنان را با جمله «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ...» بیان می کند و این، خود نافرمانی است از طرف خدای متعال که هر لعنتی از هر انسان و هر ملکی سر بزند متوجه ایشان بشود، بدون هیچ استثنائی. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۸۹)

در زیارات حضرات معصومین علیهم السلام واژه های انزجار اعم از لعن و نفرین بسیار به چشم می خورد، به گونه ای که از مجموع آنها این نکته به دست می آید که لعن و نفرین نسبت به مستحقش از جمله عباداتی است که باعث قرب الهی می گردد. به عنوان مثال در زیارت عاشورا می خوانیم: «وَلَعْنُ اللَّهِ آلَ زَيْدٍ وَ آلَ مَرْوَانَ...».

د) مفهوم لغوی و اصطلاحی مخالف دین

«مخالف» در لغت به معنی مناقض و معارض است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۹۴) دین به کسر دال در لغت به معنای جزا و طاعت آمده است. در واقع جنس آن، انقیاد و فرمانبرداری می باشد. «قوم دین» یعنی گروهی که مطیع و منقاد هستند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۳۱۹) راغب می گوید:

«الدین» پرستش و پاداش است و به طور استعاره، درباره شریعت به کار می رود. دین مثل ملت است ولی آن را به اعتبار پرستش و اطاعت از شریعت، دین

می‌گویند. مثل آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۱:

۳۱۹)

با توجه به اینکه دین به برخی امور مقدّس گفته می‌شود که ارتباط تنگاتنگی با ذات انسان دارد و خواست معنوی انسان را پاسخ می‌دهد و او را سیراب می‌کند. بنابراین مخالف دین در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که اعتقادی به شیعه امامیه نداشته باشد؛ اعم از کفار یا فرقه‌های مختلف شیعه. (عاملی، ۱۴۱۳ق: ۲۶) همچنان که قرآن در این زمینه می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ؛ هر کس غیر از اسلام دینی جوید از او پذیرفته نیست». (آل عمران: ۸۵)

از آنجا که دین و دینداری با پذیرفتن اصولی تحقق پیدا می‌کند، لذا انکار این اصول در صورتی که با توجه و آگاهی باشد موجب تحقق کفر می‌شود. «کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۷۹: ۱۰) و در اصطلاح، قبول نکردن عقیده حق و یا ایمان نیاوردن با علم به حقانیت به آن است. انکار چیزهایی که لازم است به آنها ایمان آورد و نپذیرفتن دین حق یا انکار چیزهایی که از ضروریات دین به حساب می‌آید و یا انکار چیزی که آگاهانه منجر به انکار ضروری دین شود. (منتظری، ۱۳۸۵: ۱۰۰؛ «ر.ک»: همایی، ۱۳۸۳: ۲۲۹ و رضوانی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۸)

سید یزدی در این باره می‌فرماید:

کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود و با التفات به اینکه ضروری است به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود. (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۶۴)

با توجه به معنای کفر که نشناختن و انکار نمودن وجود خدا و تصدیق نمودن به تمام یا بعضی از آنچه پیامبر ﷺ از طرف پروردگار آورده است، می‌باشد، مصادیق متعددی برای کفر وجود دارد که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود.

۱. افراد ملحد، زنادقه، بت پرستان، آتش پرستان و ملت‌هایی که معتقد به تعدد خدا یا جسمانی بودن او هستند یا غلاتی که قائل به ربوبیت پیامبر ﷺ یا یکی از ائمه علیهم السلام می‌باشند؛ (ر.ک: مشکینی، بی تا: ۴۴۳ و بلخی، ۱۳۸۰: ۸۴)
۲. افرادی که منکر نبوت حضرت محمد ﷺ و تمام رسالت ایشان هستند؛
۳. منکران قرآن و الهی بودن آن؛
۴. کسانی که لقاء الله و قیامت را انکار می‌کنند. (عبدالفتاح طباره، ۱۳۹۱: ۶۷-۶۶)



در نتیجه مصادیق مخالف دین در فقه اسلامی، شامل کفار اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) و غیر اهل کتاب (هندو و...) می‌شود که هر کدام از این دو گروه یا کافر حربی هستند یا کافر ذمی. (مشکینی، بی تا: ۴۴۲)

۲. سبّ مخالف دین

از دیدگاه اسلام انسان از آن حیث که انسان است، احترام دارد. به عبارت دیگر انسان ذاتاً محترم می‌باشد. اگر گاهی اسلام اجازه نقض و شکستن احترام بعضی‌ها را داده، به جهت حفظ مصلحت جامعه و صلاح خود فرد است. همچنین جنگ در اسلام منحصر به حالت ضرورت و اضطرار است که دفاع از دین و وطن، در برابر دشمن باشد. همچنان که احکام کیفری فقط بابت ملاحظه مصلحت اجتماع و فرد معصیت‌کار می‌باشد. (موسوی غروی، ۱۳۷۷: ۲۲۲) کافر از آن جهتی که انسان است، احترام دارد، زیرا او ذاتاً پلید و خبیث نیست. بنابراین احکام اسلام برای کسانی اجرا می‌شود که اسلام را پذیرفته باشند و تصدیق به حقانی بودن آن احکام داشته باشند. بنابراین ابتدائاً احکام اسلامی را برای غیرمسلمانان جاری نمی‌کند. در این بخش، سبّ کفار نسبت به یکدیگر (تنازیر کفار) و سپس سبّ مسلمان نسبت به مخالف دین را مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) سبّ کفار نسبت به یکدیگر

اگر کفار به حیثیت همدیگر تجاوز کردند به اینکه همدیگر را با القاب بد و زشت صدا کنند و یا یکدیگر را به گفتن بیماری‌ها و عیب‌ها عیب‌جویی نمایند، مشهور فقها قائل‌اند که چون مستحق اهانت و خواری هستند، لذا حاکم شرع آنان را برای این کارها تعزیر نمی‌کند. (نجفی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۸ و گلیایگانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۲۳۹) همچنین با توجه به آیه «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ»^۲ حکمی متوجه غیرمسلمانان نمی‌شود، زیرا مخاطب آیه مسلمانان هستند.

دلیل عدم تعزیر حاکم شرع نسبت به کفار این است که اولاً با فحش و مسخره از طرفین تقاص شده است، همچنان که اگر دو نفر مسلمان همدیگر را قذف کنند، حد از

۱. کافر حربی آن است که در ذمه مسلمان نباشد؛ خواه محارب باشد یا معاهد، در دارالحرب باشد یا در دارالاسلام. کافر ذمی در اصطلاح کسی است که به بذل جزیه و التزام به احکام مسلمانان راضی شده و هر گونه اظهار کفر و یا ضرر به مسلمانان را ترک کرده است.

۲. حجرات: ۱۱.

آنان ساقط می‌شود. (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴: ۴۵۱) ثانیاً اگر کفار مرتکب جرایم حدود شدند، حاکم شرع می‌تواند از آنان اعراض کرده و آنها را به شریعت خود واگذار نماید. پس در جرایم تعزیری به طریق اولی حاکم شرع می‌تواند با آنان کاری نداشته باشد. (حائری طباطبایی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶: ۵۴)

عدم تعزیر کفار در صورتی است که زیانی برای جامعه اسلامی نداشته باشد و سبب به وجود آمدن فتنه و فساد در مملکت اسلامی نشود، اما اگر زیان‌های تربیتی داشته باشد یا خوف و ترس فساد و فتنه باشد، جهت خشکاندن و قطع ریشه فتنه و فساد، لازم است کفار تعزیر شوند و حاکم شرع هر طور مصلحت بداند، اقدام می‌کند. (نجفی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۹ و عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۴: ۴۵۱)

در مقابل دیدگاه مشهور، آمده است وقتی شخص فعل حرامی را انجام می‌دهد مستحق تعزیر است زیرا اصل، عدم سقوط تعزیر به واسطه تنابز به القاب زشت می‌باشد؛ بلکه واجب است که حکم بر هر یک از آن دو شخص اجرا شود. در نتیجه سقوط تعزیر احتیاج به دلیل دارد، همان‌طور که سقوط حد از متقاضین با نص ثابت شده است. (حائری طباطبایی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶: و عاملی، همان: ۴۵۲)

مرحوم محقق می‌فرماید: شاید دلیلش این است که تنابز به القاب و عیب‌جویی برای مسلمانان حرام و قابل تعزیر است، پس برای کفار به طریق اولی قابل تعزیر است. البته ممکن است حرام بودن آن را نسبت به کفار به همان دلیلی که قبلاً گفته شد، رد کنیم (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۱۵۴) چون تنابز به القاب زشت و عیب‌جویی در قرآن و روایات برای مسلمانان حرام شده و کفار مکلف به رعایت آن نیستند.

ب) ادله جواز و عدم جواز سبّ مسلمان نسبت به مخالف دین

ادله جواز سبّ مسلمان نسبت به مخالف دین عبارت‌اند از:

یکم: اطلاق آیات

بر اساس آیه ۲۸ سوره مبارکه توبه: «یا ایها الذین آمنوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا یُفْرِیوُا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا؛ ای اهل ایمان! بدانید که مشرکان نجس هستند و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند» که در آن لفظ «نجس» بر مشرکین اطلاق شده است که اعم از اهل کتاب می‌باشد. شیخ الطائفه در این باره می‌فرماید:



و قد اختلف أصحابنا في المراد بالمشرك فالأكثر منهم على ان المراد به ما
يقم عباد الأصنام و غيرهم من اليهود و النصارى لأنهم مشركون
أيضا. (طوسی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۷۰)

زیرا عنوان مشرک در قرآن کریم به اهل کتاب نیز اطلاق شده است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ
عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ... إِلَى قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ يُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۰ و
۳۱) در این آیه شریفه کافران از چند ناحیه مورد اهانت قرار گرفته‌اند: ۱. نسبت
نجاستی که خداوند متعال به آنها داده است؛ ۲. حکم به منع ورود آنان به مساجد یا
مسجد الحرام؛ ۳. وجوب ممانعت مسلمانان از ورود آنان به مساجد یا مسجد الحرام به
خاطر نجس و پلید بودن آنان که نوعی تحقیر و اهانت به شمار می‌رود. سؤال
اینجاست که اهانت کردن قرآن، اهانت مسلمانان را تجویز می‌کند؟

باید گفت این نسبت‌ها و لعن‌ها کنایه از سلب احترام این گروه است. به همین
جهت برای مسلمانان، دادن این نسبت‌ها در حق این گروه جایز است، ولی تعدی از
این موارد صحیح نمی‌باشد، زیرا حرمت و احترام مراتب دارد. اگر خداوند مرتبه‌ای را
سلب کرد وجهی ندارد که مراتب دیگر باقی نماند، لذا جایز نیست به کسانی که مثلاً
نسبت انعام داده شده است، نسبت نجس بدهیم. (عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱: ۱۰) البته به
تقریبی که حضرت امام(ره) در کتاب طهارت‌شان در توجیه شستن دستی که با کافر
تماس داشته بیان کرده‌اند. ایشان امر به شستن در این روایات را جهت تطهیر از
نجاست نمی‌دانند، بلکه راه و وسیله‌ای برای اظهار انزجار و تنفر از کافران می‌دانند. (امام
خمینی، بی‌تا، ج ۳: ۲۹۹) بنابراین آیه شریفه، تا اندازه معینی دلالت بر جواز اهانت به
کفار و اهانت به بزرگان دینی سایر ادیان می‌کند.

مورد دیگر، استناد به دستور قرآن مبنی بر قتل کفار و تغلیظ نسبت به آنان
است. (بقره: ۱۹۰؛ توبه: ۵، ۲۹ و ۷۳؛ زمر: ۲۶؛ مائده: ۳۳۱) بر اساس ظاهر عبارت
برخی از مفسرین، قتل در جنگ، مایه رسوایی و سرشکستگی است. طبق کلام این
مفسران، قتل یکی از بارزترین مصادیق اهانت به شمار می‌رود، زیرا در کلام خداوند
متعال عبارت «عَذَابٌ مُّهِينٌ» و «فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (لقمان: ۶) آمده
است، بنابراین قتل در جنگ یا در دنیا همان خزی و عذاب مهین است که مراد از آن
رسوایی و خواری شدید می‌باشد، پس وقتی که وجوب چنین اهانت سنگینی در حق
آنان ثابت شود، هرگونه اهانتی به آنها نیز واجب است. (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳،
ج ۱: ۳۳۰ و طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۵۵)



آیات^۱ و روایاتی^۲ که در مورد قتال با کفار و تغلیظ نسبت به آنان وارد شده، مطلق است و شامل بزرگان آنان که از جایگاه مقدسی برخوردارند، نیز می‌شود، گرچه از لحاظ جنگی هیچ خطری نداشته و ناتوان باشند، البته برخی از فقها قتل رهبانان در صومعه را جایز نمی‌دانند مگر اینکه مسلمانی را کشته باشند یا در جنگ شرکت کنند و مسلمان از خطر آنها ایمن نباشد. (حلبی، ۱۴۰۳ق: ۲۵۶ و علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۳۹۲)

به نظر می‌رسد اگر پذیرفتیم قتل در جنگ طبق گفته برخی از مفسرین، مصداق بارز خزی و اهانت است، فقط می‌توان ادعا کرد که اهانت به کفار و بزرگان دینی سایر ادیان در جنگ واجب است، اما در غیر جنگ، نه تنها وجوب، بلکه جواز آن هم استفاده نمی‌شود زیرا جنگ در اسلام منحصر به حالت ضرورت و اضطرار است که دفاع از دین و وطن در برابر دشمن می‌باشد. (غروی، ۱۳۷۷: ۲۲۲)

دوم: اجماع فقها

با تتبع در کلمات فقها در ابواب مختلف فقهی به دست می‌آید که بعضی به طور صریح می‌فرمایند: غیبت، (اردبیلی، ۱۴۱۶ق، ج ۸: ۷۸-۷۷) هجو، لعن و سب کفار جایز است. (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۲۲۸ و جمعی از پژوهشگران، ۱۴۱۷ق، ج ۶: ۲۳۵) این گروه ملاک و ضابطه‌ای را که حکم حرمت و جواز این امور دایر مدار آن است، وجود احترام و عدم احترام می‌دانند. یعنی کفار چون احترام ندارند، هجو، لعن و سب ... آنان جایز است.

در لابه‌لای کتاب‌های فقهی فقها، عبارت «لا حرمة للكافر» بسیار به چشم می‌خورد که حاکی از اجماعی بودن این مسئله است. تفاوت بین احکام مسلمان و کافر در برخی ابواب فقهی هم شاهد بر این مدعا است. به عنوان مثال در باب ارث، فقها ملتزم‌اند به اینکه مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق: ۵۸۷) شیخ الطائفه می‌فرماید: قصاص در حق کافری که مسلمانی را کشته، جاری می‌شود. (طوسی، ۱۴۱۶ق، ج ۷: ۱۳) ولی در حق مسلمانی که کافری را کشته، جاری نمی‌گردد. (طوسی، ۱۴۱۶ق، ج ۵: ۱۴۵)

در باب نکاح، بین فقها اتفاق است که غیرمسلمان حق ندارد با زن مسلمان ازدواج کند؛ نه به صورت دائم و نه موقت، ولی مرد مسلمان این حق را دارد که با زن کتابی و زنی که شبهه کتاب دارد ازدواج کند. البته موقتی آن مورد اتفاق و دائمی آن اختلافی می‌باشد. (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۲۱۲-۲۰۹)

۱. بقره: ۱۹۰؛ توبه: ۵، ۲۹ و ۷۳؛ زمر: ۲۶؛ مائده: ۳۳.

۲. حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵: ۲۹-۲۵.



اطلاق عبارت «لا حرمة للكافر» بزرگان دینی سایر ادیان را در برمی‌گیرد و آن را می‌توان دلیل مستقلی برای جواز اهانت به بزرگان دینی ادیان دیگر و حتی به مقدسات آنان دانست، چون وقتی خودشان احترام ندارند، مقدسات اختصاصی آنان هم هیچ احترامی ندارد، اما اگر به صورت مطلق عدم حرمتشان ثابت نشد، لا اقل در مورد هجو و لعن و سب ثابت است.

ادله عدم جواز سب مسلمان نسبت به مخالف دین عبارت‌اند از:

یکم: آیه

آیه ۱۰۸ سوره مبارکه انعام^۱ یکی از ادب‌های دینی را گوشزد می‌کند و آن اینکه حفظ کرامت و احترام مقدسات جامعه دینی و دستخوش اهانت و ناسزا واقع نشدن آنها در گرو رعایت آن است. چون در سرشت انسان این معنا نهفته شده که از حریم مقدسات خود دفاع نماید و با کسانی که به حریم مقدساتش تجاوز می‌کنند به مقابله برخیزد و چه بسا شدت خشم او را به فحش و ناسزا به مقدسات آنان وادارد. بنابراین دشنام مؤمنین به خدایان آنان، سب هتک حرمت و جسارت کفار به مقام کبریایی خداوند می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۴۳۴)

با توجه به ذکر علت نهی (فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) در صورتی که بگوییم نهی در آیه شریفه، ارشادی^۲ است (تسبیب به گناه، حرام است یا شرک به خداوند حرام است، زیرا سب آلهه آنها، مصداقی برای این دو عنوان می‌شود) اما کبری شرک به خداوند از روایت امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود:

از امام صادق علیه السلام سؤال شد، معنی گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند شرک از حرکت مورچه روی سنگ سیاه در شب تاریک هم مخفی‌تر است، چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: مؤمنان، بت‌های مشرکان را فحش می‌دادند و در مقابل، مشرکان هم خدای مؤمنان را ناسزا می‌گفتند. در اینجا خداوند آنها را نهی کرد که بت‌های مشرکان را فحش ندهند تا آنان هم به خدای مسلمانان ناسزا نگویند.

۱. وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ و به آنهایی که جز خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید، تا مبدا آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام دهند.

۲. امر یا نهی که از مولا صادر شده است اگر بر حکمی دلالت کند که عقل مستقلاً به آن حکم می‌کند آن را امر یا نهی ارشادی می‌نامند. (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۳: ۳۵۱).



این گونه بود که مؤمنان بدون توجه مشرک می شدند و خداوند در قرآن مجید این آیه شریفه را فرمود. (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶: ۲۵۴ و ۲۵۵)

البته این احتمال هم می رود که بگوییم عبارت «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» به عنوان حکمت حکم ذکر شده است. در این صورت نهی مولوی^۲ است، لیکن نهی از سب، مطلق است چه مشرکین مقابله به مثل کنند و مقدسات ما را سب کنند یا نکنند. در صورت شک، اصل در اوامر و نواهی، مولوی بودن است، زیرا شأن شارع تشریح احکام است نه اخبار. قرآینی وجود دارد که نهی «لَا تَسُبُّوا» در آیه حمل بر حکمت می شود. از امام صادق علیه السلام روایتی وارد شده که می فرمایند: نزد مشرکین به الهه آنها دشنام ندهید. در نامه امام صادق علیه السلام به بعضی از اصحابش چنین آمده است:

اما بعد، از خدا عافیت بخواهید؛ پیوسته اعتماد به خدا و سنگینی و آرامش را حفظ کنید؛ حیا را از دست ندهید... تا آنجا که فرمود: مبدا هنگامی که دشمنان خدا سخن شما را می شنوند به ناسزاگویی آنان پردازید، زیرا آنها از روی تجاوز با اطلاع به خدا ناسزا می گویند، باید شما خود بدانید در چه مواردی آنها معتقدات شما و خدا را به باد ناسزا می گیرند. زیرا هر کس دوستان خدا را ناسزا گوید به دشنام خدا پرداخته است. کیست ستمکارتر از کسی که موجب ناسزا به خدا و دوستانش گردد؟^۳ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸: ۷-۸)

از بیان حضرت معلوم می شود که در صورت نشنیدن آنان منعی از سب وجود ندارد. شاهد بر این مدعا اجماعی است که شهید اول بر حرمت سب نزد عبادت کنندگان آلهه کرده است. (عاملی، بی تا، ج ۱: ۶۱)

با توجه به مطالب بیان شده، می توان ادعا کرد، همان طور که اطلاق آیه دلالت بر حرمت سب نسبت به مقدسات دینی و غیردینی کفار می کند، این شمولیت می تواند

۱ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله إِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَى مِنْ ذَيْبِ النَّمْلِ عَلَى صَفَاةِ سَوْدَاءَ فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ، فَقَالَ كَانَ الْمُؤْمِنُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَسُبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنُونَ فَهِيَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ سَبِّ آلِهِمْ لِكَيْلَا يَسْبُ الْكُفَّارُ إِلَهَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَكُونُ الْمُؤْمِنُونَ قَدْ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ فَقَالَ: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»

۲. اگر عقل مستقلاً به مفاد امر یا نهی حکم نکند آن را امر یا نهی مولوی می نامند.

۳. أَمَّا بَعْدُ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ الْعَافِيَةَ وَ عَلَيْكُمْ بِالذِّعَةِ وَالْوَقَارِ وَ السَّكِينَةِ وَ عَلَيْكُمْ بِالْحَيَاءِ ... وَ إِيَّاكُمْ وَ سَبِّ أَعْدَاءِ اللَّهِ حَيْثُ يَسْمَعُونَكُمْ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ قَدْ يَنْبَغِي لَكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا حَدَّ سَبِّهِمْ لِلَّهِ كَيْفَ هُوَ إِنَّهُ مَنْ سَبَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَدِ انْتَهَكَ سَبَّ اللَّهِ وَ مَنْ أَظْلَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِمَّنْ اسْتَسَبَّ إِلَهُهُ وَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَهَلْهَا مَهْلًا... الحديث.



حرمت سب نسبت به کافران را نیز در برگیرد. دلیلی که حرمت سب نسبت به کفار را بیان می‌کند آیه شریفه تکریم انسان^۱ است که بیان‌کننده برتری ذاتی تمام افراد بشر حتی مشرکان و کافران بر بسیاری از مخلوقات می‌باشد.

البته نظریه کرامت ذاتی انسان با این مشکل جدی همراه است که چگونه می‌توان آن را با برخی احکام مسلم اسلام که مسلمانان را از کفار متفاوت می‌داند جمع کرد؟ یعنی از یک سو مبنای کرامت ذاتی انسان را پذیرفت و از سوی دیگر، از احکامی که در ابواب مختلف فقه مانند نکاح، ارث، قصاص و... وجود دارد و مسلمانان را متفاوت از دیگران می‌شمارد، دفاع کرد؟ علاوه بر اینکه با نگاهی عمیق به قرآن درمی‌یابیم که کرامت انسانی، دایر مدار تقوای انسان است. هرچه انسان باتقواتر باشد از کرامت بیشتری برخوردار است که: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**. (حجرات: ۳) به نظر می‌رسد برای رفع چنین اشکالی باید گفت اگر انسان از نظر فکری بدون اینکه به استضعاف کشیده شده باشد، مسیر کفر و شرک به خدا را در پیش گیرد، این کرامت را از خود سلب کرده و مسلماً از این حق برخوردار نیست ولی چنانچه از روی استضعاف در مسیر شرک واقع شده باشد یا اینکه در حال جستجوی حق و حقیقت باشد، این حق برای او ثابت است و نمی‌توان کرامت او را مخدوش دانست، بلکه تا آنجا که امکان دارد باید او را در این راه یاری کرد.

دوم: روایت

بر اساس روایت امام صادق علیه السلام که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ؛ ذلیل‌ترین مردمان کسانی هستند که به دیگران اهانت می‌کنند.» (مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۷۲: ۱۴۲) حرمت سب، قابل استفاده است. نحوه استناد چنین است که اولاً کلمه «ناس» در حدیث عام است و همه افراد بشر را شامل می‌شود. ثانیاً جمله خبری در مقام انشا است، زیرا مناسب شأن پیامبر صلی الله علیه و آله تشریح است نه اخبار، لذا اصل بر تشریح می‌باشد و مفاد روایت، نهی از اهانت به دیگران است؛ یعنی با اهانت به دیگران خود را در چشم آنان ذلیل نکنید. ثالثاً تعبیر به صیغه **أَفْعَلْ** تفضیل شده که بالاترین مرتبه ذلت را نشان می‌دهد و این قطعاً حرام است.

۱. **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا؛** ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا، سیرشان دادیم و از چیزهای پاکیزه، روزی‌شان کردیم و بر بسیاری از آفریده‌های خویش آنان را بر تری کامل دادیم. (اسراء: ۷۰)

سوم: نظر نگارنده

از نظر موازین و عناوین اولیه احکام، سب کفار و اربابان ضالّه نیز جایز می‌باشد. همچنان که در لابه‌لای کتب فقهی، عبارت «لا حرمة للکافر» بسیار به چشم می‌خورد، (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۱۷ق، ج ۶: ۲۳۵؛ نجفی، ج ۲۲: ۶۱؛ بهبهانی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۳۵) اما سؤال این است که در صورت به وجود آمدن عناوین ثانویه بر موضوعات احکام اولیه، حکم نیز تغییر خواهد کرد تا بدین ترتیب جواز سب به کفار تبدیل به حرمت شود؟

به نظر می‌رسد در این برهه از زمان به دلیل وجود عناوین ثانویه مانند تقیّه و ارتباطات گسترده اعمّ از ماهواره‌ها، نیروهای امنیتی و جاسوسی، وسایل ارتباط جمعی مدرن و سریع مانند اینترنت، تلویزیون، تلفن همراه و دیگر ابزارهای گزارشی که رخدادها را منتشر می‌کنند و اینکه سخن ناروا و زشتی که بر زبان و قلم جاری می‌گردد، محرمانه نمی‌ماند، سب از بزرگ‌ترین اسباب برانگیختن عداوت و طغیان و قوی‌ترین علل برافروختن کینه و موجب دشمنی بین مسلمانان و غیر مسلمانان می‌شود. چه بسا که بزرگ‌ترین جنگ‌ها و خونریزی‌ها از همین نقطه شروع شده است. همچنین تجویز ناسزاگویی به کفار باعث می‌شود آنان از اسلام دور شوند و بگویند این دین مبتنی بر خودخواهی است و با هر کس که به اسلام ایمان نیاورده عناد می‌ورزد و حقوق بشر را ضایع می‌سازد. در مقابل، رعایت عدل و احسان و حفظ زبان از دشنام و بهتان، باعث حصول مودّت و نزدیک شدن به همدیگر است، زیرا دین اسلام در تربیت بشر و ایجاد صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز با تمام ملل در بالاترین درجه سعی و اهتمام است. همچنان که خداوند پیامبرش را مخاطب ساخته، می‌گوید: «فَمَا رَحْمَةٌ مِنْ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتُلُوا الْقُلُوبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ؛ تو ای پیامبر به سبب رحمت خدا برای مردم نرم‌خو شدی و هر گاه بدخلق و سخت دل بودی، مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند». (آل عمران: ۱۵۹) آیات مشابه دیگری نیز در این باره وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرند.^۱

۱. الف) «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ ای پیامبر! به بندگان من بگو آن سخنی را که از همه نیکوتر است بگویند». (اسراء: ۵۳) ب) «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ بدی و گفتار ناروا را با گفتار و رفتار بسیار نیکو دفع کن که هر گاه چنین کنی آن کس که میان تو و او دشمنی بوده به ناگاه دوست صمیمی خواهد شد». (فصلت: ۳۴) ج) «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا؛ و به مردم کلام نیکو



در حدیث موثقی از امام صادق علیه السلام از جدّ بزرگوارشان رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که: «مُدَارَاةَ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ؛ مدارا کردن با مردم، نیمی از ایمان است و مهربانی با آنان نیمی از خوشی زندگی». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۱۷)

در حدیث دیگری امام باقر(ع) فرمودند:

فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ فِيمَا نَجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا مُوسَى
 اَكْتُمُ مَكْتُومَ سِرِّي فِي سَرِيرَتِكَ وَأُظْهِرْ فِي عَلَانِيَتِكَ الْمُدَارَاةَ عَنِّي لِعَدُوِّي وَ
 عَدُوِّكَ مِنْ خَلْقِي وَلَا تَسْتَسِيبْ لِي عِنْدَهُمْ بِأُظْهَارِ مَكْتُومِ سِرِّي فَتَشْرَكَ
 عَدُوُّكَ وَ عَدُوِّي فِي سَبِّي؛ در تورات نوشته شده است... در آنچه خداوند عزوجل
 بر موسی وحی کرد: ای موسی! اسرار مرا درون سینه خود پنهان دار و در آشکار
 با دشمن من و خودت مدارا کن و با آشکارترین راز نهنانم، باعث نشو تا آنها به
 من دشنام دهند که در این صورت، تو با آنان در دشنام من شریک می
 شوی. (همان، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۱۷)

این آیات و روایات دیگر همه عام هستند و شامل همه خلق می‌شوند. بنابراین
 آزدن خلق، ظلم به آنها و هتک حرمت‌شان مگر مواردی که با دلیل از عمومیت خارج
 شوند، جایز نیست. بنابراین وظیفه فقیه آن است که عمیقاً در فلسفه احکام اسلام تدبّر
 کند و هدفش، فقط نشر اسلام و احکام آن در جوامع بشری باشد. باید در این راه شیوه
 معصومین علیهم السلام را سیره خود قرار داده و از تعصّب دینی که ضررش به دین و مسلمین
 می‌رسد، احتراز نماید.

نتیجه

یکی از رفتارها و منش‌های متداول در جوامع مختلف انسانی که فاقد تعلیم و
 تربیت به معنای کامل هستند، دشنام، سب و ناسزاگویی است. این موضوع که از
 مهم‌ترین مسائل اخلاقی و ارتباطی در جهان اسلام و مورد ابتلای جوامع مسلمان و
 غیر مسلمان است، ابعاد اخلاقی، اجتماعی و حقوقی وسیعی دارد که قابل بحث و
 بررسی است.

از نکات قابل توجه در این موضوع، مسئله سبّ و لعن است که این دو، موضوعاً و
 حکماً با یکدیگر فرق دارند. واژه «لعن» که از جانب انسان به معنای دعای بد و نفرین
 علیه دیگری است و از جانب خدای متعال در آخرت برای کیفر و عقوبت اعمال و در

بگوید. (بقره: ۸۳) کلمه ناس در آیه عام است و همه بشر را شامل می‌شود. سبّ و شتم و تهمت و هجو،
 کلام نیکو نیست، بلکه قبیح و پلید و زشت می‌باشد.



دنیا سلب توفیق و انقطاع از رحمت الهی می‌باشد، در قرآن کریم و سیره معصومین علیهم‌السلام به کار رفته است و مسلمانان نیز بر اساس دستورهای قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام باید نموداری از حبّ و بغض باشند. اعتقاد به تولّی و تبرّی در مذهب شیعه هم در همین راستاست.

مشهور فقها قائل‌اند در صورتی که کفار، یکدیگر را سبّ کنند، چون مستحق خواری و اهانت هستند، لذا حاکم شرع نیز آنان را تعزیر نمی‌کند. این عدم تعزیر در صورتی است که سبب به وجود آمدن فتنه و فساد در مملکت اسلامی نشود.

یکی دیگر از یافته‌های پژوهش حاضر این است که در رابطه با سبّ مسلمان نسبت به کافر، طبق بررسی‌های به عمل آمده در کلمات فقها، به دست آوردیم که غیبت، هجو، لعن و سبّ کفار جایز است. ملاک و ضابطه‌ای که حکم جواز سبّ کفار را بیان می‌کند، عدم احترام آنان می‌باشد، لذا ناسزاگویی به کفار جایز است. اطلاق بعضی از آیات قرآن که دلالت بر نجس بودن غیر مسلمان دارد، همچنین دستور به قتل کفار و تغلیظ نسبت به آنان، از دلایلی هستند که جواز سبّ کفار را بیان می‌کنند. اما برخی از ادله مانند آیات دال بر مجادله نیکو، (نحل: ۱۲۵) تکریم انسان، (حجرات: ۱۳) و... دلالت بر عدم جواز سبّ مسلمان نسبت به کافر می‌کند. بنابراین باید اصول تربیت اسلامی و اساس اخلاق دینی همواره مورد توجه قرار گیرد و ناهنجاری‌های خلقی و رفتاری و گفتاری جای خود را به برخورد سلیم و منطقی و انسانی دهد. همچنین باید از تعصب دینی که ضررش به دین و مسلمین می‌رسد پرهیز نمود تا با این سیره و روش، کفار دعوت اسلام را بپذیرند یا لااقل اسلام و مسلمین را ضدّ خود تلقی نکنند و به اسلام و اهلس به چشم محبت و مودّت بنگرند، نه به دیده بغض و عناد.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- ابن فارس، زکریا (۱۴۰۴ق)، أبوالحسین احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق: محمد هارون عبدالسلام، قم: مرکز النشر (مکتب الاعلام الاسلامی).
- ابن منظور، جمال الدین (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، الطبعة الاولى، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۹)، کتاب المکاسب، ج ۱، قم: مطبوعات دینی.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۳۸۰)، الأشباه و النظائر فی القرآن الکریم، مترجم: سید محمد روحانی و دکتر محمد علوی مقدم، ج ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهمانی، محمد بن باقر محمد (۱۴۱۹ق)، الحاشیة علی مدارک الأحکام، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- الجبعی العاملی، زین الدین (۱۳۷۵)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۳، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی (۱۴۱۷ق)، معجم فقه الجواهر، الطبعة الاولى، بیروت: الغدیر للطباعة و النشر و التوزیع.
- _____ (۱۴۲۶ق)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱)، تسنیم، ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳)، تفسیر اثنا عشری، ج ۱، تهران: انتشارات میقات.
- حسینی شیرازی، سید محمد (بی تا)، ایصال الطالب إلی المکاسب، ج ۱، تهران: منشورات اعلمی.





- حلبی، ابوالصلاح، تقی‌الدین بن نجم‌الدین (۱۴۰۳ق)، *الكافی فی الفقه*، محقق: رضا استادی، ج ۱، اصفهان: کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین علیه السلام.
- حلبی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق)، *مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة*، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- خمینی، سید روح الله (بی تا)، *کتاب الطهارة (ط - القديمة)*.
- خوبی، سید ابوالقاسم (بی تا)، *مصباح الفقاهة*، مقرر: محمدعلی توحیدی.
- ذرچهای اصفهانی، سید محمدباقر (بی تا)، *میزان الفقاهة*، مصحح: سید صادق حسینی اشکوری، ج ۱، قم: مجمع الذخائر الإسلامية.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۳۸۳)، *مفردات الفاظ قرآن*، ترجمه: غلامرضا خسروی حسینی، ج ۴، قم: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۲)، *شیعه شناسی و پاسخ به شبهات*، ج ۵، تهران: نشر شعر.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، *مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام*، ج ۴، قم: مؤسسه المنار.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۵ق)، *الانتصار فی انفرادات الإمامية*، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق)، *المحیط للغة*، محقق: محمدحسن آل یاسین، الطبعة الاولى، بیروت: عالم الكتاب.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۸ق)، *العروة الوثقی مع التعليقات*، ج ۱، قم: دفتر انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴)، *تفسیر المیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- طباطبایی، علی بن محمد (۱۴۰۶ق)، *ریاض المسائل فی بیان أحكام اشعرع بالدلائل (ط - القديمة)*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷)، *تفسیر جوامع الجامع*، ج ۲، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۶ق)، *خلاف*، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- _____، *المبسوط فی فقه الإمامية*، محقق: سید محمدتقی کشفی، ج ۳، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (بی تا)، القواعد و الفوائد، محقق: سید عبدالهادی حکیم، ج ۱، قم: کتابفروشی مفید.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- عاملی، یاسین عیسی (۱۴۱۳ق)، الاصطلاحات الفقهیه فی الرسائل العملیه، الطبعة الاولى، بیروت: دار البلاغة للطباعة و النشر و التوزيع.
- عبدالفتاح طباره، عقیف (۱۳۹۱)، گناهان و لغزشها از دیدگاه اسلام، ترجمه محمد صالح سعیدی، ج ۵، تهران: نشر احسان.
- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب (۱۴۱۷ق)، كشف الرموز فی شرح مختصر النافع، مصحح: علی پناه اشتهااردی و آقا حسین یزدی، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فتح الله، احمد (۱۹۹۵م)، معجم الفاظ الفقه الجعفری.
- کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی (ط-الإسلامیه)، محقق: علی اکبر غفاری، ج ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۲ق)، الدر المنضود فی أحكام الحدود، تقریر: علی کریمی جهرمی، ج ۱، قم: دارالقرآن الکریم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۱۰ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
- محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق: عبدالحسین محمدعلی بقال، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- مشکینی، میرزا علی (بی تا)، مصطلحات الفقه.
- مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، تهران: مرکز الکتاب للترجمه و النشر.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، المقنعه، ج ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- مقدسی اردبیلی، احمد (۱۴۱۶ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، محقق: مجتبی عراقی، علی پناه اشتهااردی و حسین یزدی اصفهانی، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.

- مكارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۵ق)، *أنوار الفقاهة*، ج ۱، مطبوعاتی هدف.
- منتظری، حسین علی (۱۳۸۵)، *اسلام دین فطرت*، ج ۱، تهران: نشر سایه.
- موسوی غروی، علی اصغر (۱۳۷۷)، *فقه استدلالی (در مسائل خلافی)*، ترجمه محمدجواد موسوی غروی، تهران: اقبال.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۹۰)، *جواهر الکلام حدود و تعزیرات*، ترجمه اکبر نایب‌زاده خرسندی، ج ۱، تهران.
- _____ (بی تا)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، محقق: عباس قوچانی و علی آخوندی، ج ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، مولی مهدی (۱۳۷۷)، *علم اخلاق اسلامی (ترجمه کتاب جامع السعادات)*، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبیوی، ج ۱، تهران: حکمت.
- واسطی زبیدی، محب‌الدین سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، محقق: علی شیری، الطبعة الأولى، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
- همایی، غلامعلی (۱۳۸۳)، *واژه شناسی قرآن مجید*، ج ۱، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.

